

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: نهم - پاییز ۱۳۹۰
از صفحه ۱۰۹ تا ۱۳۲

برگی از کارنامه‌ی موشان و گربگان در ادب فارسی*

دکتر زهرا درّی^۱
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج

چکیده

با توجه به سابقه کهن بیان داستان‌های تمثیلی از زبان حیوانات در ملل مختلف (قابل‌های ازوپ در قرن ششم قبل از میلاد، پنج‌تترای هندی، مزرعه حیوانات، کلیله و دمنه، مرزبان نامه و ...) که نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به حیوانات، امری معمول بوده است. در ادب فارسی نیز از زبان حیوانات و طنزهای ظریف و تاثیرگذار خلق کردن، غنا و تحرک و پویایی بیشتری به مباحث ادبی بخشیده است. آن‌ها مثل آدمیان عمل می‌کنند، سخن می‌گویند، مکر می‌ورزند، می‌جنگند، گول می‌خورند و ... ویژگی‌هایی که گاه نزدیک به یکدیگر و گاه تقریباً متفاوت تکرار می‌شوند و در نهایت وجهه نمادین می‌یابند. مثلاً در مثنوی، طاووس نمونه‌ای از مردم منافق و دو رنگ است، در منطق‌الطیر نمونه‌ی اهل ظاهر است، در سیرالعباد الی المعاد گرگ و سگ و موش و خوک، نماد حرص هستند. افعی نماد حسد و نهنگ نماد هوی و شهوت است و حکایت «گربه و موش» خود حکایت اندر خم دیگری است. گربه منافق است و مکار و با دست و روی شستن ادعای زهد دارد و دزدی می‌کند به همین سبب در روز قیامت اجر و مزدی نخواهد داشت و موش زیر بُر است و ناپاک و ... در این مقال به بررسی جایگاه فرهنگی و نقش نمادین گربه و الزاماً موش در اوراقی از متون ادبی، از جمله موش و گربه عبید زاکانی و گربه و موش شیخ بهایی، توأم با دیدگاه‌های نقد جامعه‌شناسی پرداخته خواهد شد.

کلید واژه‌ها: زیر بُری و ریا، گربه چشمی، شتر گربه، عقل و نفس، صوفی و زاهد.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۵

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۵

^۱ - پست الکترونیکی zahra.dorri@kiaiu.ac.ir

مقدمه

چنگ و نایی که گربگان دارند موش را به رقص هیچ نگذارند

در ادبیات فارسی و عربی و دیگر ملل از زمان‌های کهن ویژگی‌هایی را به حیوانات نسبت داده‌اند که گاه ویژگی غالب در آن حیوان بوده و گاه به زعم گویندگان، دارای چنان ویژگی‌هایی هستند و چون اغلب از نوع دوم است نسبت‌های داده شده گاه با یکدیگر مطابقت نمی‌کند و هر شاعر و یا نویسنده بنا بر ذهنیت خود یا منطقه جغرافیایی خود و گاه متناسب با داستان و موضوع مطروحه، صفتی را به حیوانی نسبت می‌دهند که در گذر زمان به صورت رمز و نماد مطرح می‌شود. مثلاً: «طاووس» پرنده‌ای است عزیز و جمیل و عقیق الطبع و اهل ناز و تبختر است و بر خویش سخت معجب. (عطار: ۱۳۶۸، ص ۳۱۶) و با این همه خوش یمن نیست شاید از این جهت که راهنمای ابلیس در وارد شدن به بهشت و فریب دادن آدم بوده است. این آرزوهای فریبنده است که خود را طاووس می‌نمایانند (سنایی: ۳۹۷، ۱۳۷۴).

صورت آرزو چو طاووس است بال مسعود و پای منحوس است
هست نقش حسد سوی احرار گرگ یوسف در و فرشته خوار

در مثنوی (مولوی: ۱۳۶۳، دفتر پنجم، ب ۳۹۵ به بعد و ب ۴۹۸) نمونه‌ای از مردم منافق و دو رنگ است که برای نام و ننگ، جلوه‌گری می‌کند و با خودآرایی سعی در فریب مردمان دارد و از نتیجه‌ی عمل خود نیز بی‌خبر است یا نماد علمای ظاهری است و مولوی از آن با نام طاووس پران یاد می‌کند و طاووس علین نوع دیگر است که نماد عالم کامل است و از آن به طاووس باغ بهشت تعبیر کرده است. در منطق‌الطیر در عین حال که «جبرئیل مرغان» (عطار: ۱۳۸۴، ص ۴۶۹، ب ۸۲۵) نامیده شده است نمونه‌ی اهل ظاهر است که تکالیف مذهب را به امید مزد یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از عذاب دوزخ انجام می‌دهند (عطار: ۱۳۶۸، ص ۳۱۶). و سنایی آن را نماد شهوت و امیال نفسانی می‌داند در برابر مار که نمود خشم است:

خشم و شهوت مار و طاووسند در ترکیب تو نفس را آن پایمرد و دیو را این دستیار
(سنایی: ۱۳۸۵، ص ۱۸۸)

در سیرالعباد الی المعاد، گرگ و سگ و موش و خوک، نماد حرص هستند افعی
نماد حسد و نهنگ هوا و شهوت است. (رک سنایی: ۱۳۴۹، ص ۲۶۲) و یا فاخته در حدیقه
(سنایی: ۱۳۷۴، ص ۸۲) سالک غایب از معشوقی است که کوکو زنان یار را می‌جوید:
فاخته غایب است گوید کو تو اگر حاضری چه گویی هو
در حالی که، شاعران دیگر وی را به بی‌مهری منتسب می‌کنند:

- تا فاخته مهری تو و طاووس کرشمه عشق تو چو باد است و دل من چو کبوتر
- فاخته مهری نباید در تو دل بستن که تو هر زمان جفت دگر خواهی و یار دیگر
(امیر معزی: ۱۳۱۸، ص ۲۴۱، لامعی، نقل از لغت‌نامه)
با همه جلوه‌ی طاووس و خرامیدن کبک عیبت آن است که بی‌مهرتر از فاخته‌ای
(سعدی، ۱۳۸۵، غزلیات، ۸۱۰)

در امثال عرب، فاخته به دروغ‌گویی شهره است (ثعالبی: ۱۹۰۸ م، ص ۹۶). حکایت
«گره و موش» که بر در هر خانه و دکانی پنهان و آشکارا به منازعه برمی‌خیزند
حکایت دیگری است و خود فصلی مشبع، که در این مقال به اوراقی از این کارنامه
طولانی و رنگین پرداخته می‌شود. جداسازی جایگاه این دو در ادب فارسی نیز در
اغلب موارد امری ناشدنی است هر جا که موشی است گربه‌ای در کمین نشسته است و
هر کجا گربه‌ای است موشی به خود می‌لرزد، ولی نظام سخن، نگارنده را بر آن می‌دارد
که از یکی آغاز کند.

موش:

آن‌گاه که کارنامه اعمال و منتسبات موشان و گریگان را در ادب فارسی مورد
بررسی کلی قرار می‌دهیم موش، این حیوان پستانداری است که از راسته‌ی جوندگان
است و مواد غذایی را با آرواره تحتانی خرد می‌کند و برای جلوگیری از رشد شدید و

دایمی ثنایا چیزهای سخت چون دانه و فرش و کتاب و لباس را می‌جود، در اصل و نسب از عطسه خوک زاده شده است چنان‌که گربه از عطسه شیر است^۱ و در زبان عرب بدو فأوه گویند.

موش هر چند چون سنجاب موی لطیف دارد ولی نجس‌العین است و با شستشو و دباغت پاک نمی‌گردد حتی اگر که با آب دریا شسته شود. او دزدی است که رسن ندارد و خانه خراب‌کن است در برابر مورچه که دزد با رسن است و از دیوار بالا می‌رود^۲. از دندان تیز موش حذر باید کرد که دندانی چون پلنگ دارد و رشته قرابه را می‌برد و دیوارها و خانه‌های بسیاری را ویران می‌کند^۳. سایه پرورد است^۴ و در نقب‌زنی استاد و خانه‌اش در زیرزمین و سوراخش بر چاه بیژن فسوس دارد^۵ و بولش اگر بر پلنگ گزیده فرو ریزد باعث هلاک زخم‌دیده شود^۶. در دزدی و زیربُری شهره است؛ در حالی که جبّه‌ی سنجاب بر تن دارد^۷. در امثال عرب آمده است که «الْصُّ مِنْ فَأْرِهِ» دزدتر از موش. (ابراهیم بن علی احدب: ۱۳۱۲ ج ۲، ۲۱۲) به همین سبب خردمندان موش را مورد نوازش قرار نمی‌دهند (سنایی: ۱۳۷۴، ۳۶۲) و خانه به موش نسپارند حتی اگر که در خانه ساکن شده باشد:

هر چند که در خانه‌ی تو خانه کند موش خانه نسپاری تو همی خیره به موشان
(ناصرخسرو: ۱۳۶۵، ص ۴۸۳).

این حیوان در حرص و نفاق و مکر و حسد، زبانزد شعرا شده است، مولوی بر این اعتقاد است که این موش، نفس است که به سبب حرص و نفاق و مکر، عقل را تباه می‌کند، و بی آن‌که با خبر شویم گندم اعمال چهل‌ساله را به باد فنا می‌دهد.

ما در این انبار گندم می‌کنیم گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش کین خلل در گندم است از مکر موش...
گر نه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چل ساله کجاست

(مولوی: ۱۳۶۳، دفتر اول ب ۳۷۷ تا ۳۸۲)

سنایی آدمیان حریص را موشی می‌داند که بر دنیا این گربه‌ی فرزند خوار، مهر می‌ورزند.

تو چون موش از حرص دنیا، گربه‌ی فرزندخوار گربه را بر موش کی بودست مهر مادری
(سنایی: ۱۳۸۵، ص ۶۶۱)

پس با توجه به حرص بی‌پایان موش، مراقب باش که «موش در انبان» نداشته باشی که سبب تاراج و غارت اموال است^۸ و اگر خواستی به خانه و سرایی داخل شوی که گذرگاهش تنگ بود، دیگر جارو به دنت نبند تا مورد تمسخر قرار نگیری^۹. هر چند که گاهی خود را به «موش مردگی» می‌زند اما این را به خوبی می‌داند که باید به سرعت از گربه بگریزد^{۱۰} زیرا «چنگ و نایی که گریگان دارند» فرصت رقصیدنی برای موشان باقی نمی‌گذارد^{۱۱} مگر آن‌گاه که گربه در زیر نشسته باشد و موش بر وی مسلط باشد و یا آن‌که گربه را خواب در ربوده باشد که خواب آلودگی گربه، سبب گستاخی موش می‌گردد و صندوق را سوراخ می‌کند؛ که جزای چنین گستاخی در آتش افکنده شدن و سوختن است.

موشکی صندوق را سوراخ کرد خواب گربه موش را گستاخ کرد
اندر آتش افکنیم آن موش را همچنان کان مردک طباخ کرد
گربه را و موش را آتش زنیم در تنوری کاتشش صد شاخ کرد

(مولوی: ۱۳۷۸، غزل ۸۱۳)

موشان، جمعیت بسیار دارند ولی وحدت و جمعیت خاطر ندارند و گرنه می‌بایست بر گربه غلبه می‌کردند:

در دل موش ار بُدی جمعیتی جمع گشتی چند موش از جمعیتی
بر زندی چون فدایی حمله‌ای خویش را بر گربه بی‌مُهل‌ای
آن یکی چشمش بکندی از ضراب وان دگر گوشش دریدی هم به ناب...

(مولوی: ۱۳۶۳، دفتر ششم ی ۳۰۴۶ - ۳۰۵۱)

گنج در زیر پا نیز نه تنها حلق‌ها را روشن‌رشد را به پریشان‌گویی و خواستگاری دختر خلیفه و ادار می‌کند بلکه موش را نیز جسورتر و گستاخ‌تر می‌سازد و بی‌محابا به طعام صاحب‌خانه حمله می‌برد (نظامی: ۱۳۶۳، ص ۱۷۲؛ نصرالله منشی: ۱۳۶۷، ص ۱۷۱، ۱۷۳).
دزدان و موش صفتان طمّاع هر چند که بسیار بدزدند و قوتی فراهم آورند، سرانجام به جزای عمل خویش می‌رسند و آنگاه که در چنگال گربه و یا در آتش عقوبت و عذاب گرفتار می‌شوند، صدای چیغ چیغشان بلند می‌شود:

چند گردی گرد این و آن به طمع جاه و مال کز طمع هرگز نیاید جز همه درد و بلا
گرچه موش از آسیا بسیار باید فایده بی‌گمان روزی فرو کوبد سر موش آسیا

(ناصرخسرو: ۱۳۶۵، ص ۴۹۴)

غم چیغ چیغ کرد چو در چنگ گربه موش گو چیغ چیغ می‌کن و گو چاغ چاغ چاغ

(مولوی: ۱۳۷۸، غزل ۱۲۹۸)

چنان‌که گذشت، هر چند که از دندان تیز موش حذر باید کرد اما این‌گونه نیست که بتواند آهن را نیز بخورد، پس چنین دروغی را باور مکن زیرا که «مثل دوستان با تو چون مثل آن بازرگان است که گفته بود: زمینی که موش آن صد من آهن بخورد چه عجب اگر باز کودکی را برآید؟ دمنه گفت: چگونه؟ گفت: آورده‌اند که بازرگانی اندک مال بود و می‌خواست سفری رود، صد من آهن داشت در خانه دوستی بر وجه امانت بنهاد و برفت...».

- اندر آن شهری که موش آهن خورد باز پُرد در هوا کودک برد

- حیل بگذار و مشنو از حیل ساز که موش آهن خورد کودک برد باز

(نصرالله منشی: ۱۳۶۷، ص ۱۲۲ رودکی: ۱۳۸۰، ص ۴۷ نظامی: ۱۳۶۳، ص ۴۰۷)

موش گاهی گذارش به خم شراب نیز می‌افتاده است، پس باده می‌نوشد و عربده-جویی آغاز می‌کند و در این عربده‌جویی و لاف و گزاف زدن‌ها که ادعای بستن پای شیران را دارد، گربه را به آویخته شدن به دار مجازات تهدید می‌کند ولی چون گربه در می‌رسد موشی و زبونی آغاز می‌کند:

شبی موشی طلب می‌کرد روزی
 بگرد خانه‌ی خمار گردید
 شراب ناب دید استاده در خم
 دو سه باده بخورد و مست شد گفت
 چو من دیگر کجا باشد به مردی
 اگر عالم همه گردد زره‌پوش
 بگیرم جمله عالم را به شمشیر
 ازین پس گربه‌ی گرگین که باشد
 بفرمایم به موشان وقت غیرت
 قضا را گربه می‌آمد زنجیر
 همان دستان همی زد موش سرمست
 همی مالید گربه موش را گوش
 به مستی ژاژ خاییدم من اینجا
 به مستی جمله رندان در خرابات
 کنونم عفو کن از روی یاری
 جوابی داد گربه موش را گفت

چو موران پا نهاده بهر روزی
 ز بهر گندم و گندم نمی‌دید
 بخورد آن باده را از حرص گندم
 ندارم من به مردی در جهان جفت
 بود عالم به پیش من به گردی
 به نزد من کنند مردی فراموش
 بیندم پای شیران را به زنجیر...
 که موشان را به پنجه سر خراشد
 که آویزند سرش از دار عبرت
 به خون موش می‌غرید چون شیر
 در آمد گربه و در موش زد دست
 همی بوسید دست گربه را موش...
 نگویم من دگر هرگز چنین‌ها
 همی گویند بیهوده خرافات...
 که ما را از ترحم غم‌گساری
 تو دزدی نیست در دزدی تو را جفت

(عطار: بلبل‌نامه، ۲۲)

با آن‌که موش به دزدی و زیربُری و مکر و حيله و حسد و حرص و نفاق منتسب است، گاه اینار و جوانمردی، جدّ و جهد بلیغش در یاری رساندن به دیگران، ساحت او را از بدنامی به دور می‌دارد تا بدان‌جا که نه تنها خطر می‌کند و کبوتران و آهویی گرفتار را نجات می‌دهد بلکه با زاغ و گربه طرح دوستی می‌ریزد و از رهاندن گربه که از دشمنان قسم خورده‌ی او است - آن هم در نهایت حزم و احتیاط - استنکاف نمی‌ورزد. ولی از دوستی بر دوام گربه از روی حزم و دوراندیشی می‌پرهیزد. (نصرالله منشی: ۱۳۶۷، صص، ۱۶۰، ۱۶۱، ... ۱۸۵، ... ۲۶۶، ۲۷۵) او با زاغ چنان در می‌آمیزد که زاغ دم

وی را می‌گیرد، به پرواز در می‌آید تا به مقصدی رسند که مجمعی از دوستان فراهم آمده‌اند و در باب چگونگی رهاندن باخه از چنگ صیاد به چاره‌اندیشی می‌پردازد و سرانجام به پشتوانه زاغ و آهو، باخه را از بند می‌رهاند. (نصرالله‌منشی: ۱۳۶۷، ص ۱۷۰، ۱۸۹، ...) ولی در مرزبان نامه گاه «خلق لئیم» وی نمود پیدا می‌کند که از باز کردن بند پای آهو می‌پرهیزد و در پاسخ به درخواست آهو می‌گوید: «سر ناشکسته را به داور بردن نه از دانایی باشد، من حقارت خویش می‌دانم و جسارت صیاد می‌شناسم» و یا موش تخم مرغ دزدی را می‌یابیم که در برابر کشته شدن دوستش از کدخدای خانه انتقام می‌گیرد و با برانگیختن عقربی او را به هلاکت می‌افکند (سعدالدین وراوینی: ۱۳۷۱، ص ۱۲۶، ۵۲۷) و گاه از محبت بی‌شائبه‌اش نسبت به گربه، به سبب سعایت بدگویان خود خیری نمی‌بیند و سرانجام طعمه‌ی گربه می‌شود و گاه به نیروی عقل و رزانت‌رای و معونت‌بخت موافق و مشاورت شایسته بر اهل مکر و دشمنان نیرومندی چون مار فائق می‌آید. (همان، داستان موش با گربه، ص ۳۷۵، داستان موش و مار، ۲۳۴)

گربه:

اما گربه (سنور، ابوالخداش، هرّه) حیوان مشهور از رسته گوشت‌خواران که موش شکار مطلوب اوست و به سبب دفع موش، پاسبان خانه است که باید صاحب‌خانه از او حمایت کند و اندک قوتی بدو بدهد تا خانه از شر موش ایمن باشد پس آن‌کس که هنگام غذا گربه را زندانی کند مثل اعلای بخل است.

پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده ماکیان بر در کنند و گربه در زندان سرا^{۱۲} گربه ظاهراً مهربان است و سر بر دامن می‌ساید^{۱۳} ولی آن‌گونه مهربانی که فرزندانش را به سبب مهر می‌خورد، گویی که این دنیای بی‌وفا نیز سیرت او را برگزیده است.

- شیر گردون چو گربه دارد کیش خورد از مهر خون بچه خویش
گربه وار او غذای خود زاید زاده‌ی او برو کجا پاید^{۱۴}

- یکی فرزند خواره پیسه گربه است ای پسر گیتی

سزد گر با چنین مادر ز بار و بن

نپیوندی

اما تَرَى الدَّهْرَ وَ هَذَا الْوَرَى كَهْرَه تَاكُلُ اَوْلَادَهَا^{۱۵}
و در امثال عرب آمده است «ابْرُ مِنْ هِرَّةٍ (قالوا لَانْهَآ تَاكُلُ اَوْلَادَهَا مِنَ الْمَحَبَّةِ)» (ابراهیم بن علی احدب: ۱۳۱۲، ج ۱، ۹۴) پس نمی‌توان بر مهر او دل بست.

گربه طمع‌کار است و انتظار بیهوده از دیگران دارد و برای آن‌که به خواسته خویش برسد از هیچ‌گونه چاپلوسی فروگذاری نمی‌کند و به سبب لقمه‌ای، جور دیگران را تحمل می‌کند^{۱۶} و اگر این‌گونه نیز میسر نشد لقمه را می‌رباید آن هم لقمه فرومایگان را که بر گربه‌ای نمی‌بخشایند^{۱۷}. او سخت خیانت‌کار است به همین سبب عاقل، وی را پاسبان پیه نمی‌کند:

گرگ بر میش کردن قهرمان، باشد ز جهل گربه را بر پیه کردن پاسبان، باشد خطا
(سنایی: ۱۳۸۵، ص ۲۰)

گربه مگّار است و خودخواه، پس اگر کسی «گربه در انبان» داشت^{۱۸} و یا در زیر بغل، یا در دامن، بدان که خودخواه است و از مکر او غافل مباش^{۱۹}.

چو گربه خویشتن تا کی پرستی بیفکن از بغل گربه که رستی
(نظامی: ۱۳۶۳، خسرو و شیرین، ۲۶۰)

خیز و بنداز خواجه گربه ز کش سر ز فرمان کردگار مکش
(سنایی: ۱۳۷۴، ص ۶۴۵)

حتّی چشم گربه نیز دلالت بر مکر او دارد پس مراقب باش که به «گربه چشمی» متّهم نشوی^{۲۰}. هوشیار آن است که گربه را دم حجله بکشد زیرا چون فرصت از دست رود غلبه بر مکرش ناممکن است و عجیب آن‌که وی با این همه طمّاعی و مگّاری و دزدی پیوسته دست و روی خود می‌شوید^{۲۱}، ادّعای زهد و عبادت و دنیا‌گریزی دارد و پاک می‌نمایاند ولی شستن او تطهیر حقیقی نیست پس لباس را «گربه‌شوی» نکن.

وی در هنگام بلا سخت می‌گریزد و در ناگریزی تسلیم می‌نماید و پشت خم می‌کند^{۲۲} گویند هفت جان دارد و به سادگی تسلیم مرگ نمی‌شود پس ضعف ظاهری و کوچکی اندام گربه، تو را غافل نگرداند او آنقدر بی‌حیا و دریده چشم^{۲۳} است که:

گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک در زمین نگذاشتی

با این همه عجب آن است که مردمان در برابر دیگ باز ازو حیا انتظار دارند.

دیگ را گر باز ماند امشب دهن گربه را هم شرم باید داشتن

(مولوی: ۱۳۶۳، دفتر چهارم، ب ۲۱۱۱)

ولی انصاف را از نظر نباید دور داشت که گاه در معرض اتهام واقع می‌شود، به همین سبب در ترازوی قضاوت قرار می‌گیرد تا معلوم شود که آیا گوشت را گربه ربوده است یا گربه صفتی دیگر. (مولوی: ۱۳۶۳، دفتر پنجم ب، ۳۴۱ به بعد).

گربه در برابر موش همیشه گربه است هر چند خوش خط و خال و ملوس است و با خوش خط و خالیش موشان را و گاه جو جگان را می‌فریبد^{۲۴} و موش‌ها نیز به هنگام بیکاری سر گربه را می‌خارند ولی امید مهربانی از او نباید داشته باشند.

مثل است این‌که چو موشان همه بیکار بمانند دنه‌شان گیرد و آیند و سر گربه بخارند

(ناصرخسرو: ۱۳۵۷، ۱۰۵)

تو چو موش از حرص دنیا گریه‌ی فرزندخوار گربه را بر موش کی بوده‌ست مهر مادری

(سنایی: ۱۳۸۵، ص ۶۶۱)

غلبه کردنش بر موش آسان است حتی اگر پایین‌تر از موش نشسته باشد می‌تواند با

چنگالش سر موش را دور زند^{۲۵} و هیچ ترسی در برابر موش ندارد تا بدان‌جا که

گر هزاران موش پیش آرند سر گربه را نه ترس باشد نه حذر

(مولوی: ۱۳۷۸، دفتر ششم، ب ۳۰۴۰)

گویند اساساً به سبب ترس از چنگ و نای اوست که موش (بوالنباش) در زیر زمین

خانه تنگ می‌سازد حتی در تشبیهات شاعرانه مرگ، گربه‌ای است که چنگال و دندان

تیز کرده است تا مردمان را چون موش برباید؛ بنابراین بدیهی است که جایی که گربه

مهتر بازار باشد از موش دکانداری بر نمی‌آید:

از پی نای و چنگ بوالخداش
تا همی گربه نای دارد و چنگ
تا بود گربه مهتر بازار
تا بود گربه در کمان کمین
تیز کرده است ای خردمندان
چنگ و دندان چو مرگ دریا زد

خانه‌ی تنگ ساخت بوالنباش
موش را چيست به ز خانه تنگ
نبود موش جلد دوکان‌دار
موش را گلشن است زیرزمین
گربه‌ی مرگ چنگل و دندان...
موش را گربه هیچ ننوازد

(سنایی: ۱۳۷۴، ص ۷۳۳)

اگر نامش در کنار شتر بنشیند و مثلاً کار عالم «شتر گربه»^{۲۶} شود؛ کار عالم سخت
نابسامان و ناموزون می‌گردد و اگر «گربه کسی در انبان فرو شود»^{۲۷} حتماً به کمال
مقصود می‌رسد اما مراقب باشد که خود، چون گربه در انبان فرو نشوی که دلالت بر
مقهور بودن و عجز و ناتوانی است که مولوی در برابر عشق این گونه است:

- اگر شیر اگر پیل چنانش کند این عشق
چو بینیش بگویش زهی گربه در انبان
- دی مرا پرسید لطفش کیستی
گفتم ای جان گربه در انبان تو
- روی به جنگ آر و به صف شیر وار
ورنه چو گربه تو در انبان شوی

(مولوی: ۱۳۷۸، غزل ۲۲۲۳، ۱۸۸۷، ۳۱۷۱)

سبیل گربه را نیز شاعران فراموش نکرده‌اند چرا که آن‌کس که سبیلش را بتاباند و به
مردانگی‌اش بدین شیوه بنازد، گربه‌ای بیشتر نیست و مردانگی‌اش اعتباری ندارد
همان‌طور که به ریش مرد نتوان شد:

بروت تافتنت گربه‌شانی هوس است
به ریش مرد شدن بُز گمانی هوس است
به حرف و صوت پلنگی نیابد از روباه
فسون غرشت افسانه خوانی هوس است

(بیدل: ۱۳۸۷، ص ۲۵۲)

آب و هوای چین گویی به مزاج گربه سازگار نیست به همین دلیل در این سرزمین
گربه عمرش بسیار کوتاه است همان‌طور که فیل در فارس و اسب در هندوستان عمر
کوتاهی دارند:

- سه چیز است کان در سه آرامگاه بود هر سه کم عمر و گردد تباه
به هندوستان اسب و در پارس پیل به چین گربه زین سان نماید دلیل

(نظامی: ۱۳۶۳، شرف‌نامه، ص ۳۶۶)

با این همه اوصاف شاید زیباترین وجه ممیزه گربه، همان زهد ریاکارانه‌ی اوست که گویی دیگران را پیوسته با سر و تن و دست و پای شستن می‌فریبد. در ادب فارسی، سنایی به حکم تقدّم زمانیش بر نصرالله منشی ظاهراً اولین کسی است که بدین مضمون اشاره دارد هر چند که وی نمی‌تواند ناآشنا به متن کلیله و دمنه‌ی ابن مقفع باشد.

- گربه هم روی شوی و هم دزد است لاجرم زان سرای بی‌مزد است
- در طمع زین سگان مزبله پوی ای کم از گربه دست و روی بشوی

(سنایی: ۱۳۷۴، ۳۸۰ ب ۱۷ و ۳۸۱ ب ۱)

داستان کبک انجیر و خرگوش و گربه روزه دار در باب بوف و زاغ کلیله و دمنه (نصرالله منشی: ۱۳۶۷، ۲۰۵ تا ۲۰۸) تفصیل زیبای همین اندیشه است. زاغ گفت: «او هر که به پادشاه غدار و والی مکار مبتلا گردد بدو آن رسد که به کبک انجیر و خرگوش رسید از صلاح و کم‌آزاری گربه‌ی روزه‌دار»، آن‌گاه که خرگوشی بر لانه کبک انجیری مستولی شد و کارشان به داوری کشید، کبک انجیر گفت: «در این نزدیک بر لب آب گربه‌ای است متعبّد، روز روزه دارد و شب نماز کند، هرگز خونی نریزد و ایدای حیوانی جایز نشمرد، افطار او بر آب و گیا مقصور می‌باشد قاضی از او عادل‌تر نخواهیم یافت... چندان‌که صائم‌الدهر چشم بریشان فگند بر دو پای راست بایستاد و روی به محراب آورد» و بعد از فارغ شدن از نماز شرح ماجرا را جویا شد و به نصیحت پرداخت و در ذمّ دنیا و بی‌اعتباری آن فصلی مشبع پرداخت و «... از این نمط دمدمه و افسون بریشان می‌دمید تا با او الف گرفتند و آمن و فارغ بی‌تحرز و تصوّن پیشتر رفتند. به یک حمله هر دو را بگرفت و بکشت. نتیجه زهد و اثر صلاح روزه‌دار چون دخله (نهان) و طبع مکار داشت بر این جمله ظاهر گشت». که بیت مشهوری از حافظ (سایه، ۱۳۷۷، غزل ۱۳۳) اجمال آن اندیشه است:

ای کبک خوش‌خرام که خوش می‌روی بایست غرّه مشو که گربه زاهد نماز کرد

مولوی نیز در این باره که نماز و روزه و همه چیزهای برونی گواهی است بر نور درونی می‌گوید:

هست گربه‌ی روزه‌دار اندر صیام خفته کرده خویش بهر صید خام
کرده بد ظن زین کژی صد قوم را کرده بدنام اهل جود و صوم را
(مولوی: ۱۳۷۸، دفتر پنجم، ب ۱۹۳)

نظری بر موش و گربه‌ی عبید زاکانی و شیخ بهایی :

داستان موش و گربه عبید زاکانی در شرح تزویر و ریاکاری گربه‌ای از گربه‌های کرمان و زاهد شدن او، پس از سال‌ها دریدن موش‌ها است. گربه‌ای که موش رجز خوان را خورد و سپس توبه‌ای ریاکارانه کرد تا بتواند موش‌های بیشتری را اغفال کند:

گربه آن موش را بکشت و بخورد سوی مسجد شدی خرامانا
دست و رو را بشست و مسح کشید ورد می‌خواند همچو ملّانا
بار الها که توبه کردم من ندرم موش را به دندانان
بهر این خون ناحق ای خلاق من تصدق کنم دو من نانا
آن قدر لابه کرد و زاری کرد تا به حدی که گشت گریانا
موشکی بود در پس منبر زود برد این خبر به موشانا

(زاکانی: ۱۳۸۲، ص ۳۶۰)

موشی این خبر را می‌شنود و مزده به موشان می‌برد که گربه مسلمان شد، و موشان به شادمانی این توبه طبق‌های طعام هدیه می‌برند و گربه بیان می‌دارد که روزهای پیش روزه بوده‌ام اینک بسیار گرسنه‌ام هر کس که از روی یقین کار خدای انجام دهد خداوند روزی‌اش را افزون می‌کند و سپس با نزدیک شدن موشان حمله‌ای دیگر می‌کند:

پنج موش رئیس را بدرید گربه با چنگ‌ها و دندانان
موشکان را از این مصیبت و غم شد لباس همه سیاهانا

خاک بر سر کنان همی گفتند
ای دریغا رئیس موشانانا ...
سالی یک دانه می‌گرفت از ما
حال حرصش شده فراوانا
این زمان پنج پنج می‌گیرد
چون شده نائب و مسلمانا
(همان، ۳۶۱)

این قصیده چنان‌که مشهور است به زبان تمثیل، شرح احوال امیر مبارزالدین است و ریاکاری‌های او. سرگذشت کبک انجیر و خرگوش و گربه روزه‌دار، تمثیل گربه و موش و عبید و شعر سنایی و مولوی و حافظ، نیز داستان گربه و موش شیخ بهایی چنان‌که بدان خواهیم پرداخت دلالت بر اندیشه‌ای شناور در باب گربه و زهد ریایی او دارد که بر مبنای ویژگی غریزی و طبیعی گربه که همان لیس زدن بر سر و بازو است، ساخته شده است.

شیخ بهایی در این فابل *fable* چون حافظ و عبید، گربه را نماد زاهد می‌داند، اما زاهدی که از عقل فرمان می‌برد و داعیه‌دار شریعت است و محقّ و موش صوفی‌ای است که نفسش او را فریفته است، به نوعی هم موش و گربه، هم نفس و عقل و هم زاهد و صوفی در تقابل قرار می‌گیرند. تقابلی که در نهایت هم چنان موش شکار گربه می‌شود اما نه آن شکاری که شکارچی‌اش به سبب ریاکاری او را فریفته باشد؛ هر چند از ریاکاری بی‌نصیب نمانده است و بر اعتکاف ده روزه و روزه‌ی خود می‌بالد، ولی موش هم صیدی است که به سبب پیروی از هوای نفس در دام هلاک افتاده است و زینده عقل است که بر چنین دشمنی غلبه کند.

در سرآغاز حکایت به شریعت آموزی گربه اشاره می‌کند و این‌که او حتی با میو میو کردنش حروف را از مخارج آن بیان می‌کند. (شیخ بهایی: ۱۳۸۳، ۲۱۹) موش از منازل و مراتب کمال و کرامات صوفیان شمه‌ای در میان می‌گذارد. (همان: ۲۵۵)

گربه صوفیه را و کراماتشان را به تمسخر می‌گیرد و آن را زاییده‌ی توهم مشتی مردم ناقص عقل می‌داند و وقتی موش او را از اهل الله و باطن و کرامت اهل الله می‌ترساند، می‌گوید: «آن جماعت را که تو اهل الله می‌دانی، اهل شیطانند، و خداوند

عالمیان فرموده «اولیاء هم الطَّاعوت» پس هر کس متابعت خدا و رسول بگزارد و متابعت غیر اختیار کند، البته او تابع شیطان و در دنیا و آخرت خجل و پشیمان، مستوجب عذاب نیران است...» حکایات از زبان گربه در نقد کرامات صوفیان و هجو کراماتشان پیاپی است و متقن، از جمله حکایت روباهی که حاجی شده بود، مریدی که نزد شیخی رفت تا دعا کند که زنش پسر بزاید و... و سخنانی در ذم دوری جستن از دنیا «چه خوردن نعمت و به کار بردن نعم الهی سبب فهمیدن و فهماندن قدرت کامله است و از مغاره‌نشینی و ترک صحبت مردم نفعی نمی‌رسد...». (همان: ۲۹۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۷...)

گربه در استدلال‌ات خود متقن‌تر سخن می‌گوید، گربه موش را بر حذر می‌دارد از این‌که در تصوف لاف و گزاف بیهوده زند و ردّ علمای دین کند و خر مهره را به جای در شاهوار در بازار صرافان جلوه دهد و حتی در باب تصوف حقیقی داد سخن می‌دهد و صوفی راستین را از کید و مکر و تقلید و بیهوده جدا می‌سازد. (همان: ۳۱۱، ۳۱۰)

نقش و جایگاه غالب گربه به‌طور آشکار در این حکایت تو در تو تبیین‌کننده جایگاه فرهنگی و دینی شریعت و عقل در عصر صفویه و در یک جامعه‌ی دینی است زیرا علی‌رغم آن‌که شخصیت میان‌رویی چون شیخ بهایی که به کرات در مثنوی‌هایش از عرفان و معرفت حقیقی داد سخن داده است در حکایت موش و گربه بر گه برنده را در دست گربه قرار داده است و نکته آن است که با آن‌که «موش» و در عین حال «تصوف» به مکر منتسب می‌شود و گربه نصایح زاهدانه‌اش را رها نمی‌کند و پیوسته بر این معانی پای می‌فشرد که: «من ترک تعلقات کرده‌ام، به دلیل و حدیث حبّ الدنیا راس کلّ خطیئه... دنیا محلّ فنا است، اهل دنیا نادان و غافل و بی‌خبر، چنان مردم جاهل، بی‌زاد و راحله و پی رفیق در بیابان پر خار و عمیق، از عالم بی‌خودی در سنگلاخ بیابان سفر کنند...» (همان: ۲۲۴، ۲۲۵) در نهایت از مکر و ریای گریگی دامنش پاک نمی‌ماند. او حمله می‌برد و موش را به چنگ می‌آورد، هر چند زمانی را به بازی با موش می‌پردازد و مرگ او را به تسویف می‌افکند و وعده می‌دهد و همچنان استدلال‌اتش را ادامه می‌دهد که: «از

خلوت‌نشینان حرم قدس که تو را اکنون سود دارد؟ مدعیان تصوف به کمال نادانی بی‌کشتی شریعت و بی‌لنگر حقیقت و بی‌دانستن شناوری خود را در دریای تفکر افکنده و در کام نهنگ شیطان در گرداب قلزم گرفتارند...» (همان: ص ۳۱۷) و سرانجام به حکم گربه بودن، موش را می‌خورد و همچنان تمثال ریاکاری بر سینه‌اش می‌درخشد.

سعدی با نگرشی دیگر بر شیوه زیست و حرکات گربه از زهد ریایی وی سخن می‌گوید. او با زبان ظریفی صوف‌پوشان درنده‌خو را به گربه‌ای همانند می‌کند که زانوی مراقبه در بغل گرفته‌اند ولی هنگام صید چون سگان حمله می‌برند و ...

(سعدی: ۱۳۸۱، ص ۱۲۶)

که زنهار از این کژدمان خموش پلنگان درنده‌ی صوف پوش
که چون گربه زانو به دل برنهند وگر صیدی افتد چو سگ در جهند
سوی مسجد آورده دکان شید که در خانه کمتر توان یافت صید
هر چند که به روی شوی بودن گربه نیز نظر دارد:

که زنهار از این مکر و دستان و ریو به جای سلیمان نشستن چو دیو
دمادم بشویند چون گربه روی طمع کرده در صید موشان کوی
او گاه با توجه به پوستین گربه، عدل و انصاف را زیر سوال می‌برد و گاه از زبان سگی ربودن لقمه دیگران را به گربه منتسب می‌دارد و بدین ترتیب نوازش برون از حد گربه را روا نمی‌داند.

- گر انصاف پرسی نه نیکوست این برهنه من و گربه را پوستین
- چو گربه نوازی کبوتر برد چو فربه کنی گرگ یوسف درد
- سگی شکایت ایام بر کسی می‌کرد نبینی ام که چه برگشته حال و مسکینم ...
چو گربه در نربایم ز دست مردم چین ور اوفتاده بود ریزه ریزه برچینم

(سعدی: ۱۳۸۱، صص ۷۱، ۹۸، سعدی: ۱۳۶۷، ص ۸۵۶)

با همه‌ی این توصیفات او را بدین ویژگی نیک می‌ستاید که زشت را زشت می‌داند و در پنهان کردن زشتی‌ها می‌کوشد؛ پس تو نیز با توبه زشتی اعمالت را بپوشان:

پلیدی کند گربه بر جای پاک
چو زشتش نماید بپوشد به خاک
تو آزادی از ناپسندیده‌ها
نترسی که بر وی فتد دیده‌ها
کسی گرچه بد کرد هم بد نکرد
که پیش از قیامت غم خود بخورد
(سعدی: ۱۳۸۱، ص ۱۹۳)

خلاصه‌ی مقال آن‌که گربه حیوانی است که به سبب ملوس‌ی و زیبای‌ی‌اش، نیز به سبب اهلی بودن و منافع‌ی که با بودنش در خانه نصیب مردمان می‌کند، مورد توجه بسیار کسان در طول تاریخ بوده است؛ بوه‌ریه نام اصلی‌اش به سبب انس با این حیوان به باد فراموشی سپرده می‌شود و ابن شمیمق^{۲۸} با گربه‌اش که «ناز» یا «نازو» و گاه «نازویه» خوانده می‌شده است درباره فقر و ناداری و شکم گرسنه‌شان درد دل‌ها می‌کرده است، و ابن علاف^{۲۹} از شاعران عصر عباسی قصیده غرّای پانصد و شصت بیت‌ی در رثای گربه‌اش سروده است گربه‌ای که به جرم خوردن کبوتران خانه همسایه کشته شده است:

يا هِرُّ فارقَتْنَا و لَمْ تُعَدِي
و كُنْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلِ وُلْدِي
فَكَيْفَ نَنفَكُ عَنْ هَوَاكِ و قَدْ
كُنْتَ لَنَا عُدَّةً مِنَ الْعَدَدِ
و تَخْرُجُ الْفَارُ مِنْ مَكَامِهَا
ما بَيْنَ مَفْتوحِهَا الِى السُّدُكِ ...
صَادُوكِ غِيظًا عَلِيكَ و انْتَقَمُوا
مَنْكَ و زَادُوا و مِنْ يَصِدِّ يُصَدِّ

(محمد بن عثمان ذهبی: ۱۴۲۲، ج ۱۴، صص ۵۱۴-۴۱۷)

نتیجه:

حکایت گربه و موش سرآغاز و پایانی ندارد از حکایت موش و گربه‌ی هندوان، ورغله و فرفیر (سرور موشان) و منود (شاه موشان که لشکر به جنگ گربه می‌آراید) که گویند موش و گربه‌ی عبید تحت تاثیر آن است تا موش و گربه‌ی کلیله و دمنه و مرزبان نامه و عبید زاکانی و شیخ بهایی و «جواهر العقول فی مناظره الفار و السنور» علامه مجلسی (مینوی: ۱۳۳۶، ش ۹، ص ۴۰۱-۴۱۲) که دنیای سیاست و اخلاق را

درمی‌نوردند و موش و گربه‌ی کونترگراس آلمانی، نیز داستان تام و جری در این سالیان و بسیاری دیگر از این حکایات با صفات خوب و ناخوبشان قصه‌ی ناتمام احوال آدمیان است که پایانی ندارد تا بدان‌جا که با همه‌ی دشمنانگی‌شان گاه در مقام حیرت قرار می‌گیرند و موشی و گربگی را فراموش می‌کنند و سر از پا نمی‌شناسند، چون آدمیانی که دشواری‌های بزرگ‌تر آنان را بر این می‌دارد که حبّ و بغض‌های اندک مایه را فراموش کنند:

کشتی آورد در دریا شکست تخته‌ای زان جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بران تخته بماند کارشان با یک‌دیگر بخته بماند
نه ز گربه بیم بود آن موش را نه به آهنگ باز مانده خشک لب
(عطار: ۱۳۸۶، ص ۱۷۶)

و آن‌چه آمد حقیقتاً برگگی از هزاران برگ سخن شاعران و نویسندگان است که خواسته‌اند احوال خویش را در خفا و در حدیث دیگران بیان دارند که ای کاش روزی آدمیان از حدیث موش و گربگی و آکل و ماکول بودن به درآیند و طریق مدارا و انسانیت در پیش گیرند.

پی‌نوشت:

- ۱- به خدایی که هم ز عطسه خوک موش را در جهان کند دیدار
(دیوان خاقانی، ۲۰۳)
- همچو گربه عطسه‌ی شیری بدم از ابتدا
گفت ار زاده‌ی شیری نه‌ای گربه برآ
بدر انبان، شیر در انبان درون نتوان نهاد
(غزلیات شس، غزل ۷۵۰)
- ۲- موش را موی هست چون سنجاب
نیذیرد دباغت ار چه نکوست
لیک پاکی نیاید از دریاب
نشود پاک همچو دیگر پوست
مور هم دزد و هم رسن باشد
(حدیقه ۳۸۱ ب ۱ و ۲ و ۴)
- ۳- بدان قرابه‌ی آویخته همی مانم
که در گلو ببرد موش ریسمانش را
(دیوان خاقانی، سجادی، ص ۳۰، پاورقی نسخه ط.)
- به موش زیر بر و گربه خیانت کن
که این هژیر به چنگ است و آن پلنگ به ناب
(دیوان خاقانی، ص ۵۵)
- که در خانه آواز یک گربه به
که ده چار دیوار گردد خراب
که ده غرش شیر دندان نمای
ز دندان یک موش آفت فزای
(دیوان خاقانی، قطعات، شماره ۳۱۲)
- ۴- نبود همچو موش مرد سخن
سایه پرورد خانه ویران کن
(حدیقه، ۷۲۷)
- موش سوراخ غور کینه‌ی او
کرده افسوس بر چه بیژن
(ابوالفرج رونی، نرم‌افزار درج، ۳)
- چون گربه پر خیانت و چون موش نقبزن
چون عنکبوت جوله و چون خرمگس عوان
(دیوان خاقانی، ص ۳۱۳)
- ۶- پلنگ خلافتش نزد هیچ کس را
که در حال موش اجل برنمی‌زد
(دیوان انوری، ص ۳۷۵)

۷- به موشان جبه سنجاب بخشد کول‌ها در پلنگ و شیر پوشد
(مثنوی جمشید و خورشید سلمان ساوجی، درج ۳)

زیر بُرتَر ز موش در خانه تو چو گربه‌اش همی زنی شانه
(حدیقه، ۳۶۲ ب ۴)

- این خیره‌کشی است مار سیرت وان زیر بُری است موش دندان
(دیوان خاقانی، ۳۴۶)

۸- موش در انبان داشتن، کنایه از غارت و تاراج است. (لغت‌نامه)

۹- نمی‌شد موش در سوراخ کژدم به یاری جاویدی بر بست بر دم
(نظامی، خسرو شیرین، ص ۱۶۹)

۱۰- گریزان برفتند زی شیر زوش چنان چون‌که بگریزد از گربه موش
(عثمان مختاری شهریارنامه، درج ۳)

۱۱- نای و چنگی که گریگان دارند موش را هیچ به رقص نگذارند
(حدیقه، ۳۸۱)

۱۲- دیوان خاقانی، ص ۲.

۱۳- عقل چون گربه سری در تو همی‌مالد به مهر تا نبرد رشته‌ی جان تو چون موش این و آن
(دیوان خاقانی، ص ۳۲۵)

۱۴- حدیقه، ص ۴۷۱، ۷۴۲.

۱۵- تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۹۵، ۱۱۵.

۱۶- مرد قانع نه مرد لوس بود کز طمع گربه چاپلوس بود
(حدیقه، ۷۲۷)

- گربه به بیوس نتوان بود هم در این بیشه بوده شیر عرین
(دیوان انوری، نفیسی، قصاید، ص ۲۴۵).

- ز چاپلوسی این گربه هیچ باقی نیست ولیک من نه حریفان خواب خرگوشم
(دیوان انوری، مقطعات، ۴۲۵)

گربه از بهر لقمه جور برد ببر و شیر و پلنگ خود بدرد
(حدیقه، ص ۷۳۶ ب ۴)

۱۷- لاف پلنگی ز نم و گرنه چو گربه لقمه‌ی دونان ربودمی چه غم استی
(دیوان خاقانی، ص ۸۰۵)

- ۱۸- شد آن‌که دشمن تو داشت گربه در انبان کنون گهست که با سگ درون شود به جوال
(دیوان انوری، ص ۱۹۱)
- ۱۹- بی تو خوش با تو هست بس ناخوش به در انداز خواجه گربه ز کش
(حدیقه، ص ۶۴۵، ۱۱۲)
- چو گربه خویشتن تا کی پرستی رها کن گربه از دامان که رستی
(نظامی: نقل از لغت‌نامه)
- ۲۰- ابا سرخ ترکی بدی گربه چشم تو گفستی دل آزرده دارد به چشم
(فردوسی، نقل از لغت‌نامه)
- دگر ره یکی روسی گربه چشم چو شیران به ابرو درآورده چشم
(نظامی: شرفنامه، ص ۴۵۴)
- خواجه موشی است زیر بر به کمین گربه چشم و پلنگ چشم از کین
گربه موش خور بسی بدی این یکی موش گربه چشم بین
(خاقانی، مقطعات، ۹۱۳)
- ۲۱- گربه هم روی شوی و هم دزد است لاجرم زان سرای بی‌مزد است
(حدیقه، ۳۸۱)
- ۲۲- چو شیران بدیدند روی ستیز چنان بر سرش کوفت گرز گشن
نهادند چون گربه رو در گریز که خوابید چون گربه پیرزن
(شهریار نامه، عثمان مختاری، درج ۳)
- ۲۳- چون بوزنه سخره و چون کفتار زبون چون گربه دریده و چون سگ دون
(دیوان انوری، رباعیات، ۶۰۲)
- ۲۴- گفت با جوجه مرغکی هشیار که ز پهلوی من مرو به کنار
گربه را بین که دم علم کرده گوش‌ها تیز پشت خم کرده ...
گربه حیوان خوش خط و خالی است فکر آزار جوجه هرگز نیست
سه قدم دورتر شد از مادر آمدش آنچه گفته بود به سر
- این شعر تحت عنوان «جوجه‌ی نافرمان» در دیوان پروین اعتصامی نیامده است ولی در کتاب ابتدایی سال‌های ۵۰ به نام پروین اعتصامی ثبت شده است.

- ۲۵- گربه گرچه به زیر بنشیند موش را سر بگردد اندر چنگ
(دیوان ناصر خسرو، ۲۳۸)
- ۲۶- چون کار عالم است شتر گربه من به کف گه سجده گاه ساغر روشن درآورم
(دیوان خاقانی، ص ۲۴۱)
- کار عالم همه شتر گربه است که دهد فضل بیش و دولت کم
(دیوان خاقانی، ص ۹۰۱)
- گفتم تو گربه‌ای نه شتر گفت چاره نیست در حیّز زمانه شتر گربه‌ها بسی است
(سلمان ساوجی، قصاید، نرم‌افزار، درج ۳)
- ۲۷- طمع کی گربه در انبان فروشد که بخل امروز با سگ در جوال است
(دیوان انوری، ص ۵۰)
- ۲۸- أبوالمشَمِّمَق، ابومحمد مروان بن محمد (آغاز سده‌ی ۳ هـ.ق). شاعر هجاءگوی عرب. کلمه‌ی شَمِّمَق به معنی دراز است و لقب ابوالشَمِّمَق احتمالاً از باب درازی بینی او بوده است. وی علاوه بر این، ریشی اندک، لبانی ستبر و منظری نازیبا داشت (مرزبانی، ۳۱۹). او چنان‌که خود گوید (جاحظ، رسائل، ۲/۳۶۶). مولای مروان بن محمد اموی بود و نخست در بصره مسکن داشت (نیز رک: خطیب، ۱۳/۱۴۶). اما وی ظاهراً خراسانی نسب و به عبارت دقیق‌تر، در اصل از مردم بخارا بود و مبرد به این امر اشاره کرده، می‌گوید ابوالشَمِّمَق و منصور بن زیاد و یحیی بن سلیم کاتب «اهل خراسان» و از بخاریه‌ی عبیدالله بن زیاد بوده‌اند». (نقل از دائره‌المعارف بزرگ اسلام، زیر ابوشمقمق: آذرتاش آذرنوش: شماره مقاله: (www.tebyan. Net 225))
- ۲۹- ابوبکر حسن بن علی بن احمد بن بشار بن زیاد مشهور به ابن علاف ضریر نهروانی از شاعران سده چهارم هجری است، شعر ابن علاف با شعری از پروین اعتصامی از جهت مضمون شباهت دارد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- آذرتاش آذرنوش، نقل از دائرةالمعارف بزرگ اسلام، در زیر ابوشمقمق، شماره مقاله: ۲۲۵۱ (www.tebyan. Net)
- ۲- ابراهیم بن علی احدب (۱۳۱۲ هـ.ق)، فرائدالاکل فی مجمع الامثال، ۲ جلد، بیروت، الطرابلس الحنفی.
- ۳- امیر معزی (۱۳۴۰)، دیوان امیر معزی، به اهتمام عباس اقبال، تهران، اسلامیة.
- ۴- انوری، (۱۳۶۴) دیوان انوری، ویرایش، سعید نفیسی، تهران، سگه.
- ۵- بیدل دهلوی، (۱۳۸۷)، عبدالقادر، غزلیات بیدل، به کوشش فرید مرادی، تهران، زوار.
- ۶- ثعالی، عبدالملک بن محمد (۱۳۲۶ ق = ۱۹۰۸ م)، ثمار القلوب فی مضاف المنسوب، قاهره، بی‌نا.
- ۷- حافظ خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۷)، دیوان حافظ، به سعی هوشنگ ابتهاج، تهران، کارنامه.
- ۸- خاقانی، (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم (از دوره جدید).
- ۱۰- رودکی، ابوجعفر، (۱۳۸۰)، دیوان شعر رودکی، پژوهش و تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران، قطره.
- ۱۱- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۱)، گلستان، تصحیح دکتر غلام‌حسین یوسفی، تهران خوارزمی.
- ۱۲- _____، (۱۳۸۵) غزلیات سعدی، تصحیح دکتر غلام‌حسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- ۱۳- _____، (۱۳۶۷) کلیات سعدی، براساس نسخه محمد علی فروغی، تهران، جاویدان.
- ۱۴- سنایی، مجدودین آدم، (۱۳۷۴) حدیقه‌الحقیقه تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۵- _____، (۱۳۸۵) دیوان سنایی به اهتمام مدرس رضوی، تهران، سنایی، چ ششم.
- ۱۶- _____، (۱۳۴۸)، مثنوی‌های حکیم سنایی به انضمام شرح سیر العباد الی المعاد، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۷- شیخ بهایی، (۱۳۸۳) کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، چکامه، چ پنجم.
- ۱۸- عبید زاکانی، (۱۳۸۲) کلیات عبید زاکانی، تصحیح پرویز اتابکی، تهران، زوار، چ دوم.
- ۱۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۶۸)، منطق‌الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۰- _____، (۱۳۹۰)، بلب‌نامه (منسوب به عطار) <http://yasbooks.com> PDF.Tarikhema.ir
- ۲۱- _____، (۱۳۶۸) مصیبت‌نامه، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- ۲۲- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۷) شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات زوار، چ چهارم.
- ۲۳- محقق مهدی (۱۳۵۹) تحلیل اشعار ناصر خسرو، تهران، دانشگاه تهران.
- ۲۴- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۸)، کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.

۱۳۲ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - پاییز ۱۳۹۰، (ش.ب: ۹)

۲۵- _____، (۱۳۶۳) جلال‌الدین محمد، مثنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، تهران، امیرکبیر.

۲۶- مینوی، مجتبی، (۱۳۳۶)، مجله یغما، تحلیلی بر موش و گربه عبید زاکانی، سال دهم ش ۹ آذرماه، ص ۴۰۱-۴۱۲.

۲۷- محمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلا، (۱۴۲۲ ق-ق = ۲۰۰۱ م)، ۱۴ مجلد، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی مؤسسه الرساله، بیروت.

۲۸- ناصر خسرو، (۱۳۵۷) دیوان ناصر خسرو، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.

۲۹- نرم‌افزار درج ۳، مهر ارقام رایانه، www.mehrarqam.com

۳۰- نصرالله منشی، (۱۳۶۷) کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران، چ هشتم.

۳۱- نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۶۳) سبعة نظامی در سه جلد، تصحیح و توضیح استاد وحید دستگردی، تهران، علمی.

۳۲- وراوینی، سعدالدین، (۱۳۷۱) مرزبان‌نامه، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علی‌شاه، چ چهارم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی